



Dessin de Kiyoshi Kanai © Tous droits réservés

قصه خانم اوچی کوبو، یکی از نخستین رمانهای دوران هائیان، عصر طلایی ادبیات ژاپن، است. این رمان نوشته نویسنده ناشناسی از قرن دهم و بیش درآمدی برای داستان سیندرلا است. تصویر بالا، روی جلد ترجمه انگلیسی این اثر است که در سال ۱۹۷۱ در مجموعه یونسکو انتشار یافته است.

صمیمیت که از فراز قرنهای میگذرد، هنوز هم در بیشتر آثار ادبی نوین یافت می‌شود. رمانهای درون‌نگر اوائل قرن بیستم، به رغم دگرگونیهای مهم تاریخی و زبانی، بی‌تردید گواهی بر آن همگنی کعبه است. ما شاهدکارهای ناتسومه سوسیکی (۱۸۶۷ - ۱۹۱۶) یا ناگانگی کافو (۱۸۷۹ - ۱۹۵۹) را به منزله تساویم طبیعی آثار گذشته می‌خوانیم. علاوه بر این، این دو نویسنده، مثل تانیزاکی جانیشیرو (۱۸۸۶ - ۱۹۶۵) از نویسندگان کمی بعدتر، پیوسته در پی بررسی مناسباتشان با گذشته هستند، و این نه به خاطر ذهنیتی پس‌گرا یا سنت‌پرست که احتمالاً نوشته آنها را دچار نازایی می‌کند که برخاسته از اشتیاقی است برای بازیابی ریشه وحدت الهامشان.

نویسندگان پس از جنگ همچون آبه کوبو، به راستی زبان تازه‌ای ابداع کرده‌اند که آن را برای بیان کردن الگوهای غنی دگرگونی تاریخی به کار می‌برند؛ اما من باورم نمی‌شود که در این میان گذشته به کنار نهاده شود، زیرا بذر نوگرایی در نوشته‌های پیشین، صرف‌نظر از نوع ادبی که به آن تعلق دارند، موجود بوده است.

از هر زاویه‌ای که به ادبیات ژاپنی بنگریم، و هر نوع متنی را که جذاب بیابیم، چه نمایشنامه‌های «نو» (No) باشد یا جوروری، هایکو یا واکا، به صورت قصه باشد یا نوشته‌های مذهبی، داستانهای ماجراجویی باشد یا رخدادنامه‌های جنگی، و هر شخصیت ادیبی که به نظرمان افسون‌انگیز بساید، باشو باشد یا سائیکاکو، دوگن باشد یا زی‌امی، یک نکته مسلم است: برای کسانی که علاقه‌مند به این ادبیات هستند، هیچ انتخابی کافی و فراگیر نیست، و «راه باریک» سلوک شاعر از دل شگفتی‌های هزار ساله می‌گذرد.

رنه دوسیگاتی، رمان‌نویس و مترجم فرانسوی، مشاور ادبی گالیمار و یکی از نویسندگان مجلات ادبی. او چنگی به نام هزارسال ادبیات ژاپنی (۱۹۸۲) را ویرایش کرده و آثار متعددی را از ژاپنی به فرانسوی برگردانده است.

بادها

نوشته سای شوناگون

در یکی از این صبح‌ها ناگهان چشمم به زنی افتاد که از اتاق سرسرا بیرون خزید و چند قدمی وارد ایوان شد. من زیبایی طبیعی را در آن لحظه دیدم. زن لباس ارغوانی تیره‌ای به تن داشت که روی آن یک لباس نازک گندم‌گون و یک روپوش خانگی نازک پوشیده بود. ظاهر آرزوزه باد باید او را که دوش دیر هنگام به خواب رفته بود، بیدار کرده باشد. اکنون او روی ایوان زانو زده بود و داشت خود را در آینه می‌نگریست. موهای بلندش که نسیم صبحگاهی آنها را موج و پریشان می‌کرد، منظری باشکوه داشت. همچنانکه خیره به صحنه متروک باغ می‌نگریست، دختری تقریباً هفده ساله - نه چندان کوچک و نه به طور کافی رشد کرده - روی ایوان کنار او آمد. دختر لباس خواب بنفش کم‌رنگی به تن داشت و روی آن پیراهن آبی رنگ و رورفته‌ای از ابریشم نامرغوب پوشیده بود که درزهایش شکافته شده و باران آن را خیس کرده بود. موهایش که نوک آنها به طور یکنواخت قیچی شده بود چنان بلند بود که از پشت روی زمین ایوان کشیده می‌شد. هنگامی که داشتیم از پهلو به او نگاه می‌کردم سرخی دامنش، تنها رنگ زنده در تمام لباسهایش، را دیدم.

در باغ گروهی از خدمتکاران و دخترکان مشغول جمع‌آوری گله‌ها و گیاهانی بودند که باد آنها را از ریشه کنده بسود. دخترها آن دسته از گلهایی را که آسیب چندانی از باد ندیده بودند دوباره راست و محکم می‌کردند. چند زن روبروی من کنار پنجره گرد آمده بودند و من از اینکه آنها بسا حسادت به جوانان در بیرون می‌نگریستند و آرزو می‌کردند آنها نیز بدانها ملحق شوند احساس لذت کردم.

بخشی از ماکورانو سوشی کتاب نازا بالشی اثر سای شوناگون، ترجمه از ژاپنی و ویرایش توسط ایوان مورس، انتشارات دانشگاه کلمبیا و انتشارات آکسفورد، ۱۹۶۷.

هوای توفانی. سحر گاهان به هنگامی که آدم در اتاقی با درها و ارسی‌های گشوده در بستر دراز کشیده است یا گاهان بادی به درون می‌وزد و چهره را می‌گذرد. گزشتی لذتبخش. باد سرد زمستانی.

در «ماه سوم» باد مرطوب و آرام غروب مرا شدیداً برمی‌انگیزد.

بادهای خنک و بارانی ماههای هشتم و نهم نیز برانگیزاننده‌اند. رگه‌های شدید باران از یک سو ضربه می‌زند و من از تماشای مردمی لذت می‌برم که شنلهای سفت و لباسهای کلفتی را که پس از بارانهای تابستانی کنار می‌گذارند در برمی‌کنند. در این فصل مردم دوست دارند حتی همان لباسهای نازک را که آدم در آنها حسابی عرق می‌کند کنار بگذارند؛ اما اغلب با سردی ناگهانی هوا مواجه می‌شوند و مجبور می‌شوند حتی لباسهای گرمتر از پیش بپوشند.

نزدیکیهای پایان ماه نهم و آغاز ماه دهم که سراسر آسمان را ابر می‌پوشاند، بادی شدید می‌وزد و برگهای زرد، بخصوص برگهای زرد نارون و گیلاس، آرام آرام روی زمین می‌ریزند. احساس مالیخولیایی مطبوعی از این فضا به آدم دست می‌دهد. در ماه دهم من عاشق باغهای پر درخت هستم. بعد از یک باد شدید پائیزی، هر چیزی تا عمق وجود انسان تأثیر می‌کند. خیزرانهای روی هم ریخته و تسرده‌های درهم شکسته منظری حزن‌انگیز به باغ می‌دهند. شکسته شدن شاخه‌های یک درخت بزرگ مصیبتی است، اما دردناکتر از آن این است که شاخه‌های چنین درختی روی پوته‌های شیدر و سنبل طیب افتاده باشد. همچنانکه آدم در اتاق نشسته است و به بیرون نگاه می‌کند، باد را می‌بیند که انگار از روی قصد برگها را یکی یکی می‌کند و از درون شبکه‌های پنجره به درون می‌اندازد و آدم به سختی می‌تواند باور کند که این همان باد شدید دیروزی بوده است.